

هیجان‌ها در تربیت عاطفی

یحیی حبیبی*

در نگاه حداقلی تربیت، این مهم یکی از موضوعات اساسی مورد بحث در زندگی انسانی است. چگونگی جهت‌دهی جنبه‌های مختلف روان انسانی به سمتی مطلوب و هدایت و به جریان انداختن آن در طریقی صحیح، از مسائل مورد اهتمام اندیشمندان عرصه‌های نظری پژوهش‌های انسان‌شناختی و فعالان امر تربیت انسانی می‌باشد.

مسئله امکان کنترل هیجان‌ها؛ چالش در تربیت عاطفی *

رشد کودک

ترسیم هدف‌های تربیتی و این که در نهایت انسان به کجا باید برسد، مسأله‌ای است که پژوهش‌های متعددی را با رویکردهای مختلف سبب شده و هر یک درصدد ارائه تصویر آرمانی و مطلوب خویش از انسان تربیت‌یافته برآمده‌اند.

بدیهی است، تفاوت مبانی انسان‌شناختی، جهان‌شناختی و حتی روش‌شناختی در تحقیق، موجب تفاوت‌های بنیادینی می‌شود که مکاتب را از اساس، از یکدیگر متمایز می‌سازد؛ مثلاً اومانیسیم - شناسنده انسان به عنوان کانون و تعیین‌گر ارزش‌ها - با رویکرد خداپاور - معتقد به محوریت وجودی و ارزشی خدای متعال - با هم متفاوت هستند.

مکاتب تربیتی علی‌رغم مناقشات موجود در مورد
عرصه‌های مختلف تربیتی که از تقسیم روان
انسان به سه بخش رفتار، شناخت و عواطف
نشأت می‌گیرد، اتفاق نظر دارند.

مکاتب تربیتی علی‌رغم مناقشات موجود در زمینه مبانی، اهداف، اصول و روش‌های تربیتی، کمابیش در مورد عرصه‌های مختلف تربیتی که از تقسیم روان انسان به سه بخش رفتار، شناخت و عواطف نشأت می‌گیرد، اتفاق نظر دارند. به عبارت دیگر رویکردهای مختلف تربیتی، تربیت را به سه نوع رفتاری، شناختی و عاطفی تقسیم کرده و درباره اهداف و راهکارهای تربیتی هر حیطة بحث می‌کنند.



تربیت عاطفی

تربیت در حیطه رفتار با اتخاذ الگوی صحیح رفتاری و با روش‌های مختلفی که ریشه در رویکردهای انسان‌شناختی و روان‌شناختی گوناگون دارد، انجام می‌شود. تربیت‌شناختی با در نظر گرفتن شیوه‌های منطقی و معقول تفکر و اندیشیدن صورت می‌گیرد. و بالأخره تربیت در حیطه عواطف با هدف رسیدن به الگوی مطلوب عاطفی و با تمرکز بر عواطف ارزش‌مند پیگیری می‌شود.

اهمیت تربیت هیجانی^۱

اهمیت تربیت هیجانی را با توجه به نقش عمده‌ای که هیجان‌ها در زندگی روانی ایفا می‌کنند می‌توان دریافت: هیجان‌ها مانند انگیزه‌های اساسی می‌توانند رفتار را فعال سازند و هدایت کنند.^۲ هیجان‌ها در افکار اولویت ایجاد می‌کنند (منجر به پدید آمدن تفکرات خاص می‌شوند). ارزیابی‌شناختی از هر موقعیت می‌تواند هیجانی خاص ایجاد کند و داشتن حالت هیجانی خاص بر نحوه ارزیابی از موقعیت اثرگذار است.^۳



۱. اینک درصدد بررسی واژه‌شناختی هیجان و عاطفه نیستیم و هر دو را - چنان که صحیح است - به یک مفهوم می‌گیریم.

۲. اتکینسون و دیگران: زمینه روان‌شناسی، ترجمه دکتر محمدتقی براهینی و دیگران، چاپ شانزدهم، تهران، پاییز ۱۳۸۱، ص ۷۰۹.

۳. همان، ص ۷۱۰.

جنبه دیگر اهمیت تربیت هیجانی به مشکلاتی بازگشت می‌کند که به‌خاطر آن افراد بی‌بهره از آن، در آینده، دچار مسائل رفتاری، حملات افسردگی، بزهکاری و تخریب سیستم امنیتی می‌شوند.^۱ با تربیت هیجانی صحیح می‌توان آن‌ها را در مسیری درست هدایت و از مشکلاتی از این دست جلوگیری کرد.

ناشکبایی هیجانی

در زندگی، محرک‌هایی وجود دارند که تجربه‌های هیجانی را برمی‌انگیزند. روبه‌رو شدن با یک عامل تهدیدکننده، موجب ترس می‌شود. شادمانی، واکنش در موقعیت اطلاع از اتفاقی خوشایند و مطلوب است. گاهی اوقات نیز برخی حوادث و یا بعضی افراد یا رفتارهای خود انسان را خشمگین می‌سازند. علی‌رغم شباهت‌هایی که بین انسان‌ها در واکنش‌های هیجانی در مقابل محرک‌های خاص وجود دارد تفاوت در این زمینه انکارناپذیر است.

تفاوت‌های فردی در نوع پاسخ هیجانی و شدت آن، خواه بر اساس عوامل سرشتی یا برخورداری از مزاج خاص تفسیر شود و خواه آن را نتیجه عوامل محیطی بدانیم، واقعیتی مسلم. برخ یاز افراد از نظر آمادگی برای برانگیختگی هیجانی در سطح بالایی هستند. به عنوان نمونه خیلی سریع خشمگین می‌شوند. به طوری که این واقعیت برای دیگران نیز آشکار



۱ . What is Emotional Education? The Steps to Emotional Education and What we can do to Improve Our Lives by Jean Bond ۱۹۹۹.

بوده، چگونگی رفتار آن‌ها را تعیین می‌کند و ایشان را وادار به احتیاط و ملایمت بیشتری در برخورد با این دسته می‌سازد.

در زمینه اخلاق هم از آن‌جا که بین سرشت آدمیان اختلاف بسیار وجود دارد، برای بعضی از افراد، تحصیل پاره‌ای از فضایل و ارزش‌ها و حذف پاره‌ای از رذایل و پلیدی‌ها آسان است و برای بعضی دیگر دشوار محسوب می‌شود.^۱

به طور قطع، این واقعیت، مسأله‌ای منطقی و معقول نیست و افراد مرتبط با این عده را همواره رنج می‌دهد.

✻ در زمینه اخلاق برای بعضی از افراد، تحصیل پاره‌ای از فضایل و ارزش‌ها و حذف پاره‌ای از رذایل و پلیدها آسان است و برای بعضی دیگر دشوار محسوب می‌شود.

اخلاق و هیجان‌ها

هیچ جنبه‌ای از زندگی روانی ما در رابطه با کیفیت و ارزش هستی‌مان از هیجان‌ها پراهمیت‌تر نیست. آن‌ها ارزش زندگی و گاهی زمان پایان آن را تعیین می‌کنند. بنابراین عجیب نیست که همه فلاسفه کلاسیک - افلاطون، ارسطو، دکارت، هابز و هیوم - نظریه‌های قابل توجهی درباره هیجان دارند.

۱. محمدبن زکریای رازی: بهداشت روانی (طب روحانی)، ترجمه جمعی از استادان حوزه و دانشگاه الزهراء، چاپ دوم، تهران، زمستان ۱۳۷۹.



پیچیدگی هیجان‌ها و نقش آن‌ها، در زندگی روانی در جایگاهی که در تاریخ اخلاق دارند می‌توان مشاهده کرد. اغلب، آن‌ها به عنوان تهدیدی خطرناک برای اخلاق و عقلانیت به شمار می‌روند.^۱

در زمینه اخلاق، هیجان‌ها با دو نگاه کاملاً متفاوت بررسی شده‌اند: (۱) نگاه نخست هیجان‌ها را در تضاد با عقلانیت و اخلاق می‌بیند و آن‌ها را تهدیدی خطرناک برای اخلاق می‌شمارد. نمونه‌ای از این برداشت را در فلاسفه رواقی و اپیکوری می‌توان دید.

رواقی‌ها و اپیکوری‌ها آشکارا از نظریه غیر عقلانی بودن هیجان‌ها حمایت می‌کردند. به این خاطر، این مکتب‌های یونانی چالش عجیبی را برای بقیه سنت‌های غربی مطرح ساختند.

(۲) در مقابل، نگاه دیگر، خواسته‌ها را محور فردیت انسان و زندگی اخلاقی می‌داند. ملاحظات تازه درباره هیجان‌ها در بافت پژوهشگری پست‌مدرن، موضوعات گسترده‌تری از قبیل جایگاه هیجان‌ها در نظم اخلاقی جامعه را نشان می‌دهند. به عنوان مثال، از دید بلازی (۱۹۹۹) انگیزش اخلاقی با عوامل هیجانی رقم می‌خورد.^۲

بازتاب این دوگانه‌نگری را در اختصاص واژگان هیجانی و لغات مربوط به فضایل و رذایل می‌توان مشاهده کرد؛ رشک، کینه، حسادت، غضب و فخر فروشی، نام برخی هیجان‌ها و همین‌طور رذایلند. فضایل



۱. Stanford Encyclopedia of Philosophy, Emotion, P ۱۶.

۲. Strongman, K.T: philosophy of Emotion, from every day life to Theory, fifth edition, P ۲۹۴.

کلیدی مانند عشق، دلسوزی، خیرخواهی و همدلی، نیز نام هیجان‌های دیگری هستند.^۱

روان‌شناسی هیجان‌ها

اگر به مباحث روان‌شناختی موجود در زمینه تربیت در ساحت عاطفی نگاهی بیندازیم، مشاهده می‌شود که یکی از بحث‌های بنیادین در این باره، امکان یا عدم تنظیم هیجان‌ها بر پایه نظمی خود خواسته است.

پرسش اساسی این است که در صورت پذیرش تنظیم هیجانی در حالت معمولی به طور ناهشیار، می‌توان تنظیم هوشیار برای آن تصور کرد؟

هر نوع اقدام اصلاحی که در صدد تغییر وضعیت موجود و حرکت به سوی نقطه آرمانی و مطلوب با این پیش‌انگاشت شروع می‌شود که امکان تغییر آگاهانه و هدفمند در آن زمینه وجود دارد. در غیر این صورت نه تنها هر نوع حرکت اصلاح‌محور از گام نخست محکوم به شکست است بلکه پژوهش‌های نظری مرتبط با آن نیز بیهوده و بدن‌پشتوانه فلسفی هستی‌شناختی قلمداد می‌شود.

امکان کنترل هیجان‌ها

پرسش اساسی این است که آیا می‌توان هیجان‌ها را کنترل کرد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ این سؤال، مساله جدید نحوه کنترل هیجان‌ها است.



سؤال از امکان کنترل‌ها هیجان‌ها به علت دو ویژگی شاخص هیجان‌ها پیش می‌آید که عبارتند از: ناهشیاری هیجان‌ها و غیرارادی بودن آن‌ها. برای این که مشکل به خوبی تبیین شود نگاهی به عرصه‌های دیگر تربیتی می‌افکنیم. تربیت رفتاری، گونه‌ای از تربیت است که مشکلی از این جهت ندارد. این را می‌توان از تصمیماتی که خود درباره تداوم رفتارهای برجسته‌ای که گاه از ما سر می‌زند و یا درباره اصلاح رفتارهای نامناسب می‌گیریم می‌توان فهمید. توصیه‌های دیگران نیز در این زمینه به افراد دارای رفتارهای نادرست، شاهد دیگری بر این مطلب است: این رفتار خوبی نیست؛ سعی کن با دیگران درست برخورد کنی.

از آنچه ذکر شد می‌توان فهمید، رفتار عرصه‌ای است که آگاهانه و عمدانه می‌توان درباره آن عمل کرد.

آیا تاکنون پاسخی برای این مسأله که بارها با آن مواجه شده‌اید پیدا کرده‌اید؟

فرض کنید با جوانی برخورد می‌کنید که به امری نامطلوب دل‌بسته است و شما به او توصیه می‌کنید که از این علاقه دست بردارد. رایج‌ترین واکنش کلامی چنین شخصی این است: علاقه و محبت که دست من نیست. و چون دست من نیست، چگونه می‌توانم به توصیه شما عمل کنم؟ این طرز تلقی، استلزامات عمده‌ای دارد: علاقه و محبت به عنوان یک هیجان، امری غیرارادی و تغییرناپذیر قلمداد می‌شود. به این ترتیب، مهم‌ترین مبنای مباحث تربیتی در این ساحت، به چالش کشیده می‌شود و توصیه‌های تربیتی نیز بی‌معنا خواهد بود.

دامنه این دشوارسازی به اخلاق هم گسترش می‌یابد؛ چرا که در اخلاق، از عواطف ستوده و نکوهیده سخن به میان می‌آید و مرز میان آن‌ها روشن می‌شود. در حالی که مطابق این نوع نگاه، اطلاق عناوین ارزشی بر عواطف، غیر منطقی می‌نماید.

بنابراین در تلقی عمومی افراد عادی نیز، چنین باوری وجود دارد که تصمیم‌گیری درباره اصلاح هیجان‌ها، نامعقول و امکان‌ناپذیر است. استدلال افرادی که از ناشکیبایی هیجانی در رنج هستند شاهد دیگری بر این مدعا است.

به هر جهت، بنا به آنچه ذکر شد، هر گونه اقدام عملی و یا پژوهش نظری در زمینه تربیت هیجانی، بدون ارائه راه حلی قابل تبیین درباره چگونگی کنترل هیجانی بی‌ثمر است.

ابتدا، به تبیین دقیق مشکل می‌پردازیم و سپس امکان یافتن پاسخی مناسب را در این زمینه، بررسی خواهیم کرد.

هر گونه اقدام عملی و یا پژوهش نظری در زمینه
تربیت هیجانی، بدون ارائه راه حلی قابل تبیین
درباره چگونگی کنترل هیجانی بی‌ثمر است.

تبیین کنترل ناپذیری هیجان

بیشتر اشاره کردیم که در این زمینه، استدلال عمده‌ای که وجود دارد بر دو مولفه بارز هیجانی مبتنی است؛ ناهشیاری و غیرارادی بودن هیجان‌ها.

ناهشیاری و غیرارادی بودن هیجان‌ها

معمولاً هیجان‌ها، رویدادهایی خارج از دایره اراده‌اند که در موقعیت‌های خاصی اتفاق می‌افتند. در حالی که یک رفتار عادی مثلاً سلام کردن، با اراده صورت می‌گیرد. مشخص است که در رفتارهای روزمره معمولی، گزینه‌های متفاوتی برای عمل وجود دارد؛ می‌توان با رویی گشاده و خوش با دیگران برخورد کرد و می‌توان چهره‌ای عبوس به خود گرفت یا به گونه‌ای بی تفاوت از کنار دیگران گذشت.

به عبارت دیگر می‌توان درباره نحوه برخورد و انتخاب رفتاری خاص از میان رفتارهایی متفاوت و گاه متضاد، تصمیم گرفت. دقیقاً به همین علت، می‌توان رفتارها را به سادگی کنترل کرد.

شکل‌گیری هیجان‌ها در حیطه روانی، عمدتاً به محرک‌های بیرونی وابسته است که سبب ظهور و بروز آن‌ها می‌شوند؛ مثلاً اهانت به شخص، به شدت وی را خشمگین می‌سازد، در حالی که مهربانی و رفتار دوستانه، محبت او را برمی‌انگیزد.

تجارب شخصی ما درباره هیجان‌ها و مشاهدات هیجانی درباره دیگران حاکی از آن است که فرد، خود در تجربه هیجانی دخالتی ندارد و بدون این‌که اراده وی در شکل‌گیری آن سهمی داشته باشد، دچار هیجان می‌شود.

امکان تنظیم هیجانی

ظاهراً نخستین کسی که به این مسأله توجه کرده، «بلازی» است. در نظر او پرسش اساسی مربوط به عاملیت هیجان‌ها است؛ اگر بپذیریم که



تنظیم هیجان‌ها به طور معمول ناهشیار است آیا تنظیم هیجان‌ها می‌تواند هشیار و عمدی باشد؟

بلازی تحلیل خویش را با این پیشنهاد آغاز می‌کند که می‌توان از روان‌شناسی هیجان‌ها سه عمومیت را شکل داد: ۱) هیجان‌ها بدنی‌اند. ۲) هیجان‌ها انگیزشی‌اند و به عمل منجر می‌شوند. ۳) هیجان‌ها فاعل فرایندهای تنظیم ارگانیسمی هستند. توضیح این‌که، وی هیجان‌ها را پدیده‌هایی روان‌شناختی، مرتبط با رخداد‌های بدنی، خودانگیخته و بدون اراده و منجر به آمادگی برای عمل می‌بیند. هیجان‌ها با فرایندهای ناهشیار و بدون توجه از طریق عوامل درونی و بیرونی تنظیم می‌شوند و معنای عملکردی خود را از انگیزش کسب می‌کنند.^۱

هیجان‌ها را می‌توان در سطحی دیگر، به این عنوان که بازتاب معنای اجتماعی‌شان از طریق زبان صورت می‌گیرد، نگاه کرد و این‌که به طور اجتماعی - فرهنگی شکل می‌گیرند.

با توجه به پذیرش تنظیم هشیار و ارادی (عاملیت) هیجان‌ها، استلزامات آشکاری برای آن در کمک رساندن به چگونگی نظم اخلاقی وجود دارد.

اگر بتوان گزینه‌های آگاهان‌های برای تنظیم هیجان‌ها ساخت، می‌توان گفت که هیجان‌ها به وسیله مناسبات اخلاقی هدایت می‌شوند.

علاوه بر این، کارکرد دیگر هیجان، آگاهی‌بخشی به خود درباره اهمیت‌های خاص اخلاقی است. بنابراین هیجان‌ها می‌توانند ما را نسبت به

موقعیت‌هایی که به خصوص به مناسبات اخلاقی مرتبط است، حساس کنند و یا این‌که حتی برای موارد پیچیده اخلاقی، راه‌حل پیشنهاد کنند. در نهایت، برای قرار گرفتن هیجان‌ها در زندگی اخلاقی، باید آن‌ها را قابل تنظیم به طور هشیار دانست. همچنین هیجان‌ها امکان بازسازی معانی اخلاقی را دارند.

برای قرار گرفتن هیجان‌ها در زندگی اخلاقی، باید آن‌ها را قابل تنظیم به طور هشیار دانست. همچنین هیجان‌ها امکان بازسازی معانی اخلاقی را دارند.

خلوص هیجانی

در برداشتی که تنظیم هوشیار هیجان‌ها را می‌پذیرد ما با مسأله جدیدی روبه‌رو هستیم. اگر هیجان‌ها و تنظیم هیجانی گاهی اوقات هشیار باشند، آیا هنوز می‌توان آن‌ها را به طور خالص در نظر گرفت.

برای توضیح مطلب باید اشاره کنیم، هیجان واقعی و خالص زمانی اتفاق می‌افتد که روان انسان در مواجهه با محرکی خالص پاسخ هیجانی ویژه‌ای را تجربه کند. اما با دستکاری این قاعده ناهشیار هیجانی، آیا هنوز می‌توان امیدوار بود که هیجان‌ها خالص و واقعی باشند؟

از نظر بلازی، هیجان‌ها در این صورت هم می‌توانند خالص باشند اگر آن‌ها با رویدادهایی مشابه آن دسته که هیجان‌ها را به طور ناهشیار فرا می‌خوانند، برانگیخته شوند.^۱



بررسی موضوع در علم اخلاق

از مسائل مورد توجه دانشمندان علم اخلاق امکان تأثیر تربیت بر اخلاق است. البته گستره تربیت در این دو تفاوت‌هایی دارد (عواطف بخشی از اخلاق است). با توجه به این که افراد مختلف از ویژگی‌های جسمانی و روانی متفاوتی برخوردارند و این تفاوت سبب شکل‌گیری خلق‌های مختلفی می‌شود، این سوال پیش می‌آید که آیا تغییر در خلق افراد امکان‌پذیر است.

علامه نراقی در این زمینه به سه نظریه مختلف، اشاره می‌کند: (۱) نظر عده‌ای که معتقدند هر خلقی را می‌توان تغییر داد. (۲) دسته‌ای دیگر که به عدم قابلیت تغییر هر گونه خلقی معتقدند. (۳) و در نهایت، گروهی که برخی از خلق‌ها را طبیعی و غیر قابل زوال و برخی را غیر طبیعی و قابل تغییر می‌داند.^۱

استدلال دیدگاه نخست (امکان تغییر همه خلق‌ها)

دیدگاه نخست، قابل تغییر بودن هر خلقی را امری وجدانی دانسته و از آن، طبیعی نبودن را نتیجه می‌گیرد. این گروه برای اثبات مدعای خود، تأثیر مصاحبت بر اخلاق و اثر عمده تأدیب و تنبیه را پیش می‌کشد. همین‌طور استدلال می‌کنند که در غیر این صورت - یعنی قابل تغییر نبودن - قدرت تفکر، بی‌فایده و شرایع و دین‌ها باطل است.

افزون بر این که، هدف اصلی رسالت پیامبر اکرم ﷺ به فرموده خود آن حضرت به اتمام رساندن مکارم اخلاق است.^۱

بررسی استدلال:

وجدانی بودن قابلیت همه خلق‌ها را نمی‌توان پذیرفت؛ چرا که مشاهده می‌شود بعضی از خلق و خواها در برخی افراد غیرقابل تغییرند. به ویژه آن دسته که به قدرت نظری مربوط می‌شود، مانند توانایی حدس‌زدن، حافظه و خردورزی.

از سوی دیگر سودمندی قدرت تمیز و ادب نمودن و شرایع نیز لازمه تغییرپذیری همه اخلاق نیست، بلکه در صورتی می‌توان از تعطیل این امور سخن گفت که هیچ‌یک از خلق‌ها قابل تبدیل و تغییر نباشد.

علامه نراقی به عنوان پاسخ نقضی به موردی اشاره می‌کنند که اگر قابل تغییر نبودن برخی از اخلاق موجب باطل شدن علم شرایع و اخلاق شود، علاج ناپذیری برخی امراض جسمی، مستلزم بطلان علم طب خواهد بود.^۲

استدلال گروه دوم

این گروه بر وابستگی اخلاق به امور سرشتی و ریشه‌داشتن عواطف و جهت‌یابی آن‌ها در نوع مزاج افراد تأکید کرده و چنین استدلال می‌کنند که از آن‌جا که مزاج و ویژگی‌های آفرینشی افراد تبدیل‌ناپذیر است، اخلاق نیز قابلیت تغییر ندارد.



۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۹۲.

۲. محمد مهدی نراقی: همان، ص ۲۳.

البته باید توجه داشت که اختلاف مزاج شخص در موقعیت‌های موسمی، با این موضوع تنافی ندارد و مسأله‌ای عارضی است. مدافعین این دیدگاه به این گفتار نبوی استناد می‌کنند که «الناس معادن كمعادن الذهب والفضه خيارهم فی الجاهلیه، خيارهم فی الاسلام»، مردم، معادنی همچون معدن طلا و نقره‌اند، نیکان آن‌ها در عصر جاهلیت، نیکان در دوره اسلامی هستند.^۱

و نیز به این روایت که «اذا سمعتم ان جبلا زال عن مكانه فصد قوه و اذا سمعتم برجل زال عن خلقه فلا تصدقوه، فانه سيعود الی ماجبل علیه»، هر گاه شنیدید، کوهی از جا کنده شده، باور کنید و هر گاه شنیدید که فردی از خلق خویش، دست برداشته، نپذیرید که او به آنچه بر آن سرشته شده بازخواهد گشت.^۲

بررسی استدلال:

پاسخ مؤلف جامع السعادات به این استدلال، توجه به موضوعی فلسفی است که نزد برخی فلاسفه پذیرفته شده است؛ حقیقت نفوس انسانی، یکی بوده و در بدو فطرت، از هر اخلاق و احوالی خالی‌اند، چنان که شأن هیولانی است.

درباره روایات نیز اظهار کرده‌اند که از روایت اول نمی‌توان مطلوب این دسته را استفاده کرد؛ روایت بعدی نیز علاوه بر عدم ثبوت، بر خلاف مطلوب ایشان دلالت می‌کند.

۱. امام الشافعی: کتاب الام، ج ۱، ص ۱۸۹ و مسلم النیشابوری: صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۸۱.

۲. المبار کفوری، تحفه الاحوذی، ج ۶، ص ۳۵۸ و العجلونی: کشف‌الخفا، ج ۱، ص ۸۷.

استدلال گروه سوم

ناپذیرفتنی نمودن دو دیدگاه قبل نظر سومی را ناگزیر می‌سازد که قائل به تفصیل در این زمینه است. به تعبیر بهتر وقتی مشخص شد که عدم امکان تغییر هیچ نوعی از اخلاق قابل دفاع نیست و همین‌طور نمی‌توان از امکان تغییر همه انواع آن حمایت کرد، باید پذیرفت که برخی از انواع اخلاق، قابل تغییر و دسته‌ای دیگر تغییر ناپذیرند.

مشاهدات موجود در زمینه پرورش حیوانات وحشی و انتقال آن‌ها از خوی وحشی به جرگه حیوانات اهلی، عدم امکان تغییر در خلق و خوی انسانی را به کلی زیر سؤال می‌برد.^۱

واقع‌نگری انسان‌شناختی

همان‌طور که انسان‌ها از حیث ویژگی‌های ظاهری باهم متفاوتند از نظر خصوصیات درونی، روانی و فکری با یکدیگر تفاوت دارند. هر فرد، مجموعه‌ای از خصوصیات جسمی و روحی را داراست که به‌گونه‌ای انحصاری از بقیه متمایز می‌شود.

لازم است به این نکته توجه داشته باشیم که وجود هرگونه نقص روحی و مشکلات روانی در افراد، دلیل بر نقص فرد نیست زیرا برخی از صفات و ویژگی‌های انسان بر اثر عوامل ارثی و علل محیطی در انسان به وجود می‌آید. زیرا در کنار اراده و اختیار انسان، عوامل ارثی و محیطی نیز



ویژگی‌های شخصیتی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهند و موجب شکل‌گیری برخی صفات و خصوصیات در شخصیت انسان می‌شوند. این مشکل زمانی حادثتر می‌شود که فضای محیط انسانی در دوره کودکی وضعیتی ناهنجار و غیراخلاقی باشد؛ در این صورت با توجه به نقش ضعیف عوامل درونی نظیر عقل و اراده فرد در شکل‌گیری شخصیت در دوره کودکی و نوجوانی، بسیاری از بیماری‌های روحی افراد پیرامونی، به کودک سرایت کرده، شخصیت او را تحت تأثیر قرار خواهد داد. حال اگر شخص بعد از آگاهی اجمالی از وضعیت ناهنجار درونی خود، تصمیم به اصلاح رفتار خویش بگیرد، در این صورت یکی از مهم‌ترین اقدامات علاوه بر شناسایی حدود سلامت و یا بیماری فرد، تفکیک و تشخیص ویژگی‌های منفی و امراض روانی ناشی از عوامل غیراختیاری از مشکلات روحی منبث از علل اختیاری است. زیرا روش درمان هر کدام بسیار متفاوت از شیوه معالجه دیگری است.

در کنار اراده و اختیار انسان، عوامل ارثی و محیطی نیز ویژگی‌های شخصیتی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهند و موجب شکل‌گیری برخی صفات و خصوصیات در شخصیت انسان می‌شوند.

اراده، نیروی افزایش‌پذیر

نیروی اراده که به انسان ارزانی شده تغییرناپذیر نبوده و می‌توان با اقداماتی خاص، به بهبود و توان‌افزایی آن همت گماشت. بنابراین کسانی

که از ناستواری اراده رنج می‌برند، می‌توانند به تدریج به قدرت بالای اراده دست یابند و به همین جهت ضعف قوه اراده را به تنهایی نمی‌توان توجیه منطقی برای سستی و تنبلی دانست.

در این جا در صدد بررسی چگونگی گام‌های رسیدن به اراده‌ای متعالی نیستیم و مقصود، تنها، اشاره به این واقعیت است که این نیرو از جمله امکانات افزایش‌پذیر و عوامل دوگانه به شمار می‌رود.

شرایط تغییرپذیری

پس از آن‌که اصل امکان تغییر در خلیقات آدمی مشخص شد، باید این نکته را خاطر نشان کنیم که این به معنای یکسانی تغییرپذیری در همه افراد و در هر شرایط و زمانی نیست. اگرچه اصل تغییر همواره امکان‌پذیر است. ولی گاهی به قدری، بسته به موقعیات خاص، دشوار می‌شود که فرد از تصویر انجام آن دچار هراس شده و اگر از اراده لازم برخوردار نباشد، می‌کوشد تا توجه خویش را به مسأله‌ای دیگر معطوف سازد تا فکر تلاش سهمناک برای تغییر، موجب آزار فکری وی نشود.

۱) عوامل مربوط به رشد جسمی و روانی

قابلیت برای شکل‌دهی ظرفیت‌های وجودی در دوران کودکی و نوجوانی با آنچه در دوران میانسالی و سالمندی امکان‌پذیر است، نمی‌تواند یکسان باشد.



هر نفسی در مبادی آفرینش و اوان طفولیت، از جمیع صفات و ملکات خالی است، مانند صفحه‌ای که ساده از نقش و صورت باشد و حصول ملکات و تحقق صفات به واسطه تکرار اعمال و افعال مقتضیه آن‌ها است. هر عملی که یک مرتبه سرزد اثری از آن در دل حاصل و در مرتبه دوم آن اثر بیشتر می‌شود تا بعد از تکرار عمل، اثر مستحکم و ثابت می‌گردد و ملکه راستخه می‌شود در نفس.^۱

به همین جهت عمده آموزش‌های رسمی در حیطه‌های مختلف، برای سال‌های نخست زندگی، برنامه‌ریزی و اجرا می‌شود. حال چه این آموزش‌ها مربوط به جنبه شناختی کودک باشد که «العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر»^۲ خواه سمت‌گیری عاطفی داشته باشد و یا با هدف مهارت‌های شغلی کودک انجام شود.

(۲) شرایط محیطی

عامل دیگری که نقش بسزایی در شکل‌گیری شخصیت انسان دارد، عوامل محیطی زندگی است که شخص، همواره با آن در تعامل است. از جنبه شناختی، اگر محیط، غنی و برانگیزاننده باشد، فرد از نظر تحول شناختی به مراحل بالا دست خواهد یافت و در شرایط فقر محیطی و بی‌توجهی به کودک، او از جهت شناختی، با مشکل مواجه می‌شود.

۱. احمد نراقی: معراج السعاده، ج ۱، ص ۳۱.

۲. محمد صالح مازندارانی: شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۴۲۴ و السيد ابن طاووس الحسینی: الطرائف، ص ۵۱۵.

در حوزه اخلاق نیز، تأثیر شرایط پیرامون زندگی، چه عوامل طبیعی و چه انسانی، امری است بسیار مهم که در تلاش‌های اخلاقی باید مدنظر قرار گیرد.

این مسأله را در ادبیات دینی تحت عنوان هجرت از محیط گناه‌آلود و فاسد به محیط سالم و موافق با فضایل اخلاقی مشاهده می‌کنیم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقالات *

